



سه جستار از
ریچل اوویو

ترجمه
علی امیری
آرش رضاپور

هم نشین در انفرادی



گم نشدن در انفرادی

سه جستار از ریچل اویو

مترجم: علی امیری، آرش رضاپور

ناشر: ترجمان علوم انسانی

ویراستار: پروین حیدری

طراح جلد: محمود منفرد

صفحه آرا: مهدی جاودان

چاپ: زیتون

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۸

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

پست الکترونیکی: publication@tarjomaan.com

tarjoman.nashr@gmail.com

فروشگاه اینترنتی: www.tarjomaan.shop

حقوق چاپ و نشر در قالب‌های کاغذی، الکترونیکی و صوتی،
انحصاراً برای انتشارات ترجمان علوم انسانی محفوظ است.

معرفی نویسنده
RACHEL AVIV

ریچل اویو فعالیت خود را با نوشتن برای نشریه نیویورک تایمز و بوک فوروم آغاز کرد و در سال ۲۰۱۳ در مقام نویسنده همکار به مجله نیویورک پیوست. او درباره عدالت جزایی، روان پزشکی، آموزش و سایر موضوعات می نویسد. اویو برای نوشته‌های روایی‌اش در حیطه پزشکی جوایز متعددی کسب کرده و در دانشگاه کلمبیا نیز دوره‌ای درباره روایت پزشکی تدریس می‌کند. او در سال ۲۰۱۵ برای جستار پسر شما مرحوم شده است (Your Son is Deceased) برنده جایزه بنیاد اسکرپیس هوارد شد و در سال ۲۰۱۸ نیز برای جستار تصاحب خصمانه (The Takeover) نامزد نهایی جایزه الی (جایزه ملی مجلات در آمریکا) شد.

فهرست

- سخن‌ناشر ۹
- جستار اول: معنای مردن چیست؟ ۱۵
- جستار دوم: چگونه زنی جوان هویت خود را گم کرد؟ ۵۷
- جستار سوم: چگونه آلبرت وودفاکس از انفرادی جان به در برد؟ ۹۵

سخن ناشر

ریچل آویو نویسنده حاشیه هاست، نویسنده آدم های بیمار، بدنام یا مطرودی که نخبگان علمی و اخلاقی تقبیحشان می کنند. مردم آن ها را مقصر بدبختی هایشان می دانند و رسانه ها فراموششان کرده اند، آدم هایی که جامعه آن ها را گوشه رینگ بوکس قضاوت هایش گیر انداخته و پیش از آنکه داستان شان را بشنود حکم گناهکاری شان را صادر کرده است. او یودر یک سخنرانی وقتی می خواهد درباره شیوه کارش توضیح دهد می گوید «من سراغ قهرمانان نمی روم. بیشتر سراغ کسانی می روم که در دنیای روزمره ما نمی توانند قهرمان یک داستان باشند، و تلاش می کنم تا آن ها را به قهرمان داستان خودم تبدیل کنم». اما پیدا کردن این طور آدم ها آسان نیست. او توضیح می دهد که، حدود نیمی از سال، تمام وقتش صرف جست و جودر گوگل می شود. درباره

هر چیزی که پیش بیاید مطلب می‌خواند، گزارش‌های جنایی و پزشکی را دنبال می‌کند، مقاله‌های علمی را نگاه می‌اندازد یا صرفاً خبرها را بالا و پایین می‌کند و این کار را آن قدر ادامه می‌دهد تا کسی را پیدا کند که بتواند شخصیت محوری داستانش شود. البته وقتی چنین کسی پیدا می‌شود، تازه مشکلات بزرگ‌تر خودشان را نشان می‌دهند. گاهی اساساً نمی‌توان راهی برای برقراری ارتباط با این آدم‌ها پیدا کرد. خیلی اوقات آن‌ها علاقه‌ای به صحبت کردن ندارند یا نمی‌توانند روایت خوبی از آنچه بر آن‌ها گذشته است ارائه دهند. ممکن است روایت‌های قبلی، در اثر تکرار یا انطباق با کلیشه‌های رایج، معنای رویدادها را طوری تثبیت کرده باشند که درپیش گرفتن منظر و روایتی تازه به شدت دشوار شده باشد یا شاید آن قدر همه چیز پیچیده یا ناخوشایند شود که دیگر نتوان درباره‌اش حرف زد.

اوویو متخصص بیرون‌کشیدن جستارهایی درخشان از دل چنین سرگذشت‌هایی است، ماجراهایی که نمی‌توان در انتهای آن گفت حق با کیست، واقعیت چیست، یا اصلاً چگونه چنین چیزی امکان دارد. یون آلساپ، روزنامه‌نگار بریتانیایی، هنگام مصاحبه با اوویو به او می‌گوید «وقتی جستارهایت را می‌خوانم، مدام به خودم می‌گویم 'به نظر نمی‌رسد واقعی باشد' و بعد می‌پرسد «چطور آن‌ها را برای مردم باورپذیر می‌کنی؟». جواب اوویو به این سؤال راهنمای خوبی برای نحوه ورود به نوشته‌های اوست: «من وقتی داستانی را می‌خوانم و واقعاً نمی‌فهمم چگونه شد که فلان اتفاق افتاد، خیلی سرشوق می‌آیم. وقتی از کارهایی که آدم‌ها می‌کنند گیج و مبهوت می‌شوم، احساس می‌کنم در داستان غرق شده‌ام». این همان کاری است که نحوه داستان‌گویی

اویو با خواننده می‌کند. خبری از خط سیر مشخصی که تکه تکه داستان را برای شما گزارش کند وجود ندارد. نویسنده، با تصمیم‌گیری قبلی، بدون اینکه نحوه بیان ماجرا را تدوین کند، خواننده را در میان امواج پیچاپیچ اتفاقات رها می‌کند. این خود خواننده است که باید سیر داستان را «کشف» کند. باید درباره راست و دروغ‌ها تصمیم بگیرد، با خودش فکر کند حق را باید به چه کسی بدهد، یا چه کسی را باید مقصر بداند. باید برگردد، مکث کند، قسمت‌هایی را دوباره بخواند و بپذیرد که هنوز خیلی چیزها را نمی‌داند. این احتمالاً بزرگترین هدیه‌ای است که یک نویسنده می‌تواند به خوانندگانش ببخشد: وارد کردن آن‌ها در مسیر تردیدها و ابهام‌های یک واقعه، نه ارائه گزارشی از منظر دانای کل. ریچل اویو در سال ۲۰۰۴ در رشته روزنامه‌نگاری از دانشگاه براون فارغ‌التحصیل شد. مدتی را به عنوان کارآموز در چند مجله محلی کار کرد و رفته‌رفته علایقش از شعر و داستان به سمت روان‌کاوی و بیماری‌های روانی کشیده شد. با گرفتن کمک هزینه‌ای شروع به مطالعه جدی‌تر روان‌کاوی کرد تا بتواند درباره اختلالات روحی‌روانی بنویسد. در کنار آن، به موضوعاتی مثل عدالت جزایی، جرم‌شناسی، نژادپرستی، دگرباشان جنسی و بی‌خانمان‌ها نیز پرداخت. او در سال ۲۰۱۳ و پس از چند سال آزادکاری به نیویورک پیوست و پخته‌ترین جستارهای او در همین مجله به انتشار رسیده است.

اویو در سال ۲۰۱۸، برای جستارش درباره زندگی کهن سالان، نامزد دورنمایی جایزه ملی مجلات^۱ در ایالات متحده شد. سال ۲۰۱۵ برای نوشتن جستاری درباره تیراندازی‌های پلیس در شهر آلبوکرکی برنده جایزه

1. National Magazine Award

اسکریپس هوارد^۱ شد؛ همچنین به خاطر نوشته هایش در زمینه اختلالات روانی به عضویت مؤسسه رُزالین کارتر درآمد و جایزه مؤسسه اریکسون^۲ را برای عملکرد فوق العاده در رسانه های حوزه سلامت روان و جایزه انجمن روان کاوی آمریکا^۳ را برای تبخیر در روزنامه نگاری از آن خود کرد.

در این کتاب، سه جستار از اویو را خواهید خواند. جستار اول، «معنای مردن چیست؟»، درباره دختر نوجوان سیاه پوستی به نام جاهی است که برای انجام جراحی ساده ای در بیمارستان بستری می شود، اما در اثر یک اشتباه پزشکی به کما می رود. پزشکان اعلام می کنند که جاهی مرگ مغزی شده است. اما مادر جاهی نمی پذیرد که دخترش مرده است و برای همین قبول نمی کند که دستگاه ها از بدن دخترش جدا شوند. از اینجا بحث های تودرتویی درباره معنای مردن، تبیض های نژادی و سنت های فرهنگی شروع می شود که ابعاد تازه تری از این رویداد را به خواننده نشان می دهد. جستار دوم، «چگونه زنی جوان هویت خود را گم کرد؟»، درباره دختر جوانی به نام هانا است که یک روز ناگهان ناپدید می شود. جست و جوی خانواده و دوستانش برای یافتن او به جایی نمی رسد تا اینکه تصادفاً پیدایش می کنند. عجیب آنکه هانا از اتفاقاتی که در دوران ناپدید شدنش افتاده هیچ چیز به یاد نمی آورد. اویو با پیگیری این موضوع خواننده را با اختلال روانی نادری آشنا می کند که در اثر آن دسترسی فرد به هویت و خاطرات زندگی نامه ای خودش ناگهان قطع می شود، تجربه ای که روان شناسان آن را «گسست» می نامند. با این همه، داستان هانا هنوز

1. Scripps Howard Award

2. Erikson Institute Prize

3. American Psychoanalytic Association

قرار است پیچیده‌تر شود. در نهایت، سومین جستار، «چگونه آلبرت وودفاکس از انفرادی جان به در برد؟»، داستان عجیب و شوک‌آور مردی را روایت می‌کند که بیش از چهل سال از عمرش را در زندان انفرادی به سر برده است. وودفاکس در هفده سالگی به خاطر سرقتی بی‌اهمیت زندانی می‌شود. در زندان با افکار گروه مبارز پلنگ‌های سیاه آشنا می‌شود. شروع می‌کند به مطالعه تاریخ، سیاست و نظریه‌های اجتماعی و انتقادی و پله پله به آموزگار مبارزه سیاه‌پوستان در زندان تبدیل می‌شود. او یو در این جستار نشان می‌دهد چطور وودفاکس، برای اینکه بتواند فشار هولناک زندگی در سلولی ۶ متری را تحمل کند، شخصیتی نفوذناپذیر از خودش می‌سازد و وقتی بعد از چهار دهه حبس کشیدن بالأخره آزاد می‌شود، چقدر کنار آمدن با این وضعیت فراموش شده آزادی برایش دشوار است. بنابراین به یک تعبیر، هر سه جستار درباره از دست دادن هویت، فرزند یا آزادی و تاب آوردن در شرایط فقدان هستند، اینکه چطور ذهن مادر مواجهه با شرایط فقدان خود را بازسازی می‌کند، چه راه‌هایی برای مقاومت پیدا می‌کند و در نهایت میراث این فقدان برای دیگران چیست. هر سه جستار از نیویورکر انتخاب شده‌اند و جزء نوشته‌های اخیر اویو به شمار می‌آیند و، از این جهت، نشان‌دهنده علایق امروزی او هستند. او جایی گفته است هدفش از نوشتن این است که «با انسان‌هایی که احساس می‌کنیم غریبه، ترسناک یا عجیب‌اند نوعی احساس آشنایی و نزدیکی پیدا کنیم»^۱. طنین این هدف را در این سه جستار به خوبی حس خواهید کرد.



۱. این نقل قول و نقل قول دیگری که در ابتدای نوشته از اویو آمده برگرفته از سخنرانی او در دانشگاه براون است که ویدئوی کامل آن را می‌توانید در اینجا

ببینید: https://youtu.be/5rGvKrdDn_s

[۱]

معنای مردن چیست؟*

ترجمه علی امیری



*. Rachel Aviv, "The Death Debate," *New Yorker*, February 5, 2018, 30-41.

جاهی مک ماث^۱، دختر سیزده ساله آمریکایی آفریقایی تبار اهل اوکلند در ایالت کالیفرنیا، پیش از آنکه لوزه هایش را بردارند، درباره صلاحیت پزشکش، فردریک روزن^۲، با او سؤال و جواب کرد. «چند بار این عمل جراحی را انجام داده اید؟». روزن گفت صدها بار. «دیشب به اندازه کافی خوابیده اید؟». پزشک پاسخ داد خوب خوابیده. نیلاوینکفیلد^۳، مادر جاهی، دخترش را ترغیب کرد تا به سؤالاتش ادامه دهد: «بدن خودت». می تونی از این آقا هر چی می خوای بپرسی».

جاهی التماس کرده بود جراحی نشود، اما مادرش قول داده بود که این عمل باعث بهتر شدن زندگی اش خواهد شد. جاهی به وقفه تنفسی

1. Jahi McMath

2. Frederick Rosen

3. Nailah Winkfield

در خواب مبتلا بود که باعث می شد روزه روزه در مدرسه خسته تر باشد و تمرکزش را بیشتر از دست بدهد. صدای خروپفش آن قدر بلند بود که از فرط خجالت به مهمانی های شبانه^۱ نمی رفت. نیلا به تنهایی چهار بچه بزرگ کرده بود و جاهی، دومین بچه اش، محتاط ترین آن ها بود. زمانی که اخبار جنگ در کشورهای دیگر را در تلویزیون تماشا می کرد، با صدایی آرام می پرسید «آیا جنگ به اینجا هم می کشه؟». هم کلاسی هایش او را به دلیل «چاقالو» بودن مسخره می کردند و او، بدون اعتراض، توهین ها را تحمل می کرد. چند باری نیلا به مدرسه رفت و از معلم ها خواست تا مراقب رفتار دانش آموزان دیگر باشند.

عمل جراحی، در بیمارستان کودکان اوکلند، چهار ساعت طول کشید. روز ۹ دسامبر سال ۲۰۱۳، حدود ۷ بعد از ظهر، زمانی که جاهی به هوش آمد، پرستارها برای تسکین گلویش به او یک بستنی یخی با طعم انگور دادند. حدود یک ساعت بعد، جاهی شروع به خون بالا آوردن کرد. پرستارها گفتند نگران نباشد و لگنی پلاستیکی به او دادند تا خون را درون آن بریزد. پرستاری در پرونده پزشکی اش نوشت که جاهی را ترغیب کرده «استراحت کند و، در صورت امکان، سرفه نکند». تا ساعت ۹ آن شب، بانندی که دماغ جاهی را با آن بسته بودند نیز زخونی شده بود. ماروین^۲، شوهر نیلا که راننده کامیون است، به کرات خواست تا یک پزشک به کمکشان بیاید. پرستاری به او گفت در هر نوبت فقط یک عضو خانواده اجازه دارد در اتاق باشد. ماروین قبول کرد از اتاق بیرون برود.

۱. slumber party: مهمانی ای که عموماً دختران نوجوان می گیرند و شب در خانه میزبان می خوابند [ویراستار].

نیلا که فروشنده قراردادی در شرکت هوم دیپات^۱ است گفت «کسی به حرف ما گوش نمی‌داد، و هرچند نمی‌تونم ثابت کنم اما قلباً به‌ش اطمینان دارم که اگر جاهی یه دختر کوچولوی سفیدپوست بود، فکر می‌کنم کمک و توجه بیشتری به‌مون می‌شد». نیلا درحالی‌که می‌گریست با مادرش، ساندرا چتمن^۲، تماس گرفت، کسی که سی سال پرستار بوده و در یک کلینیک جراحی در شرکت کایزر پرمننته^۳ در اوکلند کار می‌کرد. ساندرا، که خون‌گرم و آرام است و اغلب به‌موهایش گلی وصل می‌کند، ساعت ۱۰ به بیمارستان رسید. وقتی دید لگنی ۲۰ میلی‌لیتری از خون جاهی پر شده، به یکی از پرستارها گفت «من که فکر نمی‌کنم این عادی باشه. به نظر شما عادیه؟». پرستاری در یادداشت‌هایش نوشت که به پزشک‌های کشیک «چندین بار در طول شیفت اطلاع داده شده» که جاهی خون‌ریزی دارد. پرستار دیگری نوشت پزشک‌ها «از این خون‌ریزی پس از جراحی آگاه» بوده‌اند، اما گفته‌اند «مداخله فوری‌ای از طرف بخش گوش و حلق و بینی یا جراحی در کار نخواهد بود». روزن روز کاری‌اش تمام شده و بیمارستان را ترک کرده بود. در پرونده پزشکی جاهی نوشته بود که سرخ‌رگ کاروتید^۴ سمت راست جاهی ظاهراً به‌نحوی نامعمول به حلق نزدیک بوده است، وضعیتی مادرزادی که به‌صورت بالقوه خطر خون‌ریزی را افزایش می‌دهد. اما پرستارانی که مسئول مراقبت‌های بعد از عمل جاهی بودند گویا از این وضعیت بی‌اطلاع بوده‌اند و آن را در یادداشت‌هایشان ذکر نکردند (وکیل روزن گفت موکلش نمی‌تواند درباره

1. Home Depot

2. Sandra Chatman

3. Kaiser Permanente

4. carotid

جاهی صحبت کند؛ بیمارستان نیز، به دلیل قوانین رازداری پزشکی، نمی‌توانست نظر بدهد، اما یک وکیل گفت بیمارستان قانع شده که مراقبت پرستاری از جاهی مناسب بوده است).

۲۳ تخت در بخش مراقبت‌های ویژه وجود داشت که در سه اتاق چیده شده بودند. ساندر را از پزشکی که آن سوی اتاق جاهی ایستاده بود پرسید «شماها چرا به نوّه من رسیدگی نمی‌کنین؟». پزشک به پرستار کشیک دستور داد لباس بیمارستان جاهی را تعویض نکند تا او بتواند ارزیابی کند که چقدر خون از دست می‌دهد و در بینی او آفرین اسپری کند. ساندر را در کایزر پرمننته کارگاه «الگوی چهار عادت» را برگزار می‌کند که روشی است برای تقویت همدردی با بیمارها. او به من گفت تعجب کرده از اینکه پزشک اصلاً خودش را معرفی نکرد. گفت «دست به سینه ایستاده بود و اخم کرده بود. انگار از نظرش ما آشغال بودیم».

نیم ساعت از نیمه شب گذشته بود که ساندر را روی مانیتور جاهی دید سطح اشباع اکسیژن او تا ۷۹ درصد پایین آمده است. سر خدمه بیمارستان فریاد کشید و چندین پرستار و پزشک به سوی جاهی دویدند و شروع کردند تا برای او لوله بگذارند. ساندر گفت که شنیده یکی از پزشک‌ها گفته «آه، گندش بززن، قلبش وایساد». دو ساعت و نیم طول کشید تا ضربان قلب جاهی را احیا و تنفسش را تثبیت کنند. ساندر گفت وقتی صبح زود روز بعد روزن را دیده شبیه کسی بود که گریه کرده است.

*

دو روز بعد، اعلام شد که جاهی دچار مرگ مغزی شده است. با کمک دستگاه تنفس مصنوعی نفس می‌کشید، اما مردمک‌هایش به نور واکنشی نداشتند، رفلکس حلقی نداشت و چشم‌هایش، زمانی که آب